



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فيما يجب فيه الخمس - الخامس: مايفضل عن مؤونه السنه

تاریخ: ۲۷ آبان ۱۳۹۴

موضوع جزئی: بررسی اشکالات روایت هفتم (روایت علی بن مهزیار)

مصادف با: ۶ صفر ۱۴۳۷

جلسه: ۲۷

سال ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اشکالات استدلال به روایت هفتم

بحث در استدلال به روایات برای اثبات وجوب خمس در مازاد بر مؤونه سنه بود؛ در جلسات گذشته هفت روایت در این رابطه خوانده شد.

روایت هفتم از روایاتی که مورد استناد واقع شده صحیحه ای از علی بن مهزیار بود که توضیح داده شد. این روایت از نظر سندی مشکلی ندارد اما در مورد دلالت این روایت اشکالاتی مطرح شده که اگر پذیرفته شود ممکن است ناچار شویم این روایت را به طور کلی کنار بگذاریم.

عمده اشکالات حول دو محور است: ۱- یکی اضطراب و اجمال در روایت. ۲- دیگری اشتغال بر مطالبی که نمی توان به آن ملتزم شد.

بر همین اساس بعضی از بزرگان این روایت را طرح کرده و از آن اعراض نموده اند؛ اینک باید ببینیم آن مواضعی که محل اشکال است کدام است و اشکالات چیست.

اجمالاً چهار اشکال نسبت به این روایت مطرح شده که سه اشکال اول را صاحب مدارک^۱ متعرض شده و اشکال چهارم را محقق همدانی بیان کرده است.

اشکال اول

اشکال اول مربوط به قسمتی از روایت است که امام فرمود: «من خمس را در این سال بر طلا و نقره ای که سال بر آن گذشته باشد واجب می کنم».

اشکال این است که آنچه در طلا و نقره بالاجماع واجب است زکات است، و در خود طلا و نقره خمس واجب نیست، ولی طبق روایت امام (ع) خمس را در طلا و نقره واجب کرده است. به تعبیر دیگر این روایت متضمن مطلبی بر خلاف فقه است.

اشکال دوم

این اشکال مربوط به قسمتی از کلام منتسب به امام است که فرمودند: «أما الغنائم والفوائد فهي ما یغنمه المرء.....»، در این روایت مواردی همچون: جائزه با ارزشی که کسی به انسان می دهد، میراث من حیث لا یحتسب و مالی که صاحبش معلوم نیست و همچنین مالی که در مقاتله از دشمن اخذ میشود به عنوان مصادیق فائده غنیمت نام برده شده، در حالی که اینها از مصادیق و موارد غنیمت و فائده نیستند. به گمان صاحب مدارک این عناوین را نمی توان داخل در غنائم و فوائد کرد،

^۱. مدارک الاحکام، ج ۵، ص ۳۸۳.

بنابراین، اشکال این است که این روایت، این امور را مندرج در غنائم و فوائد کرده و لذا مصرف خمس در اینها همان مصرف خمس در غنائم خواهد شد، در حالی که ما نمی‌توانیم این مطلب را بپذیریم.

اشکال سوم

امام (ع) در آخر این روایت، حکمی در رابطه با نصف سدس در ضیاع و غلات بیان کرده اند در حالی که مصرف این سهم و آن قسمت از نصف سدس که باید صرف بشود به درستی و صراحت معلوم نشده است؛ یعنی در واقع نصف سدس، یک سهم از خمس است، این سهم، هم می‌تواند سهم سادات باشد و هم می‌تواند سهم امام باشد ولی در روایت معلوم نشده که آن نصفی که باید به عنوان خمس داده بشود سهم سادات است یا سهم امام؟ پس صریحاً برای ما معلوم نشده که این نصف سدس، سهم سادات است یا سهم امام (ع).

اشکال چهارم

این اشکال را محقق همدانی^۱ فرموده است. به نظر ایشان از جمله «فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ» معلوم می‌شود که ارباح، داخل در غنائم و فوائد نیستند که واجب باشد هر سال خمس آنها داده شود؛ سپس امام (ع) به آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ» استشهاد شده و سپس با فاصله کمی غنائم و فوائد را تفسیر نموده و برخی مصادیق غنائم و فوائد ذکر شده است. در اینجا جمله «فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ»، دلالت می‌کند بر این که در غنائم و فوائد بطور کلی در هر سال خمس واجب است اما بعد از آن که امام (ع) غنائم و فوائد را معنا کرده، فوایدی را ذکر کرده که «من غیر کسب و من غیر جهد» نصیب انسان می‌شود و آنها را از شمول خمس استثناء کرده است. به عبارت دیگر کانه به نظر ایشان ارباح داخل در فوائد و غنائم قرار نگرفته، چون وقتی غنائم و فوائد را معنی می‌کند مثالهایی می‌زند که از آن فهمیده می‌شود کانه ارباح از غنائم و فوائد خارج هستند. پس اینجا در واقع خمس در یک فرض ثابت شده و در یک فرض ساقط شده. از مقابله ای که بین ارباح و غیر ارباح در این روایت صورت گرفته، می‌فهمیم که از حیث مصرف هم اینها متغایر هستند.

نتیجه اینکه بر اساس این روایت خمس ارباح مختص به امام (ع) است و به همین جهت امام (ع) از باب منت و تخفیف، آن را از موالیان خود برداشته؛ یعنی چون سهم امام بوده، امام در آن تصرف کرده و از این موضع از باب منت و تخفیف بر موالی، آن را برداشته است، پس اینکه بر طبق روایت ارباح داخل در غنائم نیستند و آن مصرف برای آن ذکر شده، خود این محل اشکال است که چرا ارباح از عنوان غنائم و فوائد خارج شده اند.

بررسی اشکالات

بررسی اشکال اول

سه پاسخ می‌توان به اشکال اول داد:

اولاً: اینکه منظور از طلا و نقره در روایت چیست؟ خود این مسئله جای سوال از صاحب مدارک دارد، ایشان فرمودند: ذهب و فضة بالاجماع متعلق زکات هستند و ثبوت خمس در اینها قابل قبول نیست. پاسخ به ایشان این است که آنچه که

^۱ مصباح الفقیه، ج ۱۴، ص ۱۰۲.

بالاجماع متعلق زکات است درهم و دینار است نه ذهب و فضة، فرق است بین ذهب و فضة و درهم و دینار، و مطلق ذهب و فضة هم متعلق زکات نیست.

ثانیاً: مقصود از ذهب و فضة‌ای که اگر سال بر آنها بگذرد باید خمسش داده شود، تارة ذهب و فضة فی نفسه است به عنوان اینکه در تجارت در آن سود برده شود، یعنی مثلاً همانطور که با اجناس دیگر معامله می‌کند و سود می‌برد، با طلا و نقره هم معامله کند و سود ببرد. پس ذهب و فضة تارة به این عنوان مورد لحاظ قرار می‌گیرند، یعنی «ما وقع علیهما من الکسب» و سپس سود و ربح عائد شخص معامله کننده و تاجر می‌شود. اگر به این عنوان به طلا و نقره نگاه شود مسئله کاملاً روشن است، برای اینکه کأنه امام (ع) در آن سال خمس را از ارباح مکاسب ساقط کرده اند و گفته اند امسال بخاطر شرایطی که پیش آمده و عمال سلطان، اموال مردم را گرفته اند و ضرر و خسارت به مردم وارد شده، خمس برداشته شده است، لکن طلا و نقره را استثناء کرده‌اند و گفته اند در مطلق ارباح کسب و تجارت خمس نیست، مگر در ربح و سود حاصل از تجارت با طلا و نقره.

اگر این مقصود باشد چه اشکالی دارد؟ چون اگر اینجا خمس در طلا و نقره ثابت شده، به عنوان خود طلا و نقره نیست، بلکه به عنوان این است که اینها در تجارت سود داده اند، یعنی کأنه امام فرموده: اگر معامله با طلا و نقره صورت گرفته، و از قبل آن معامله، سودی حاصل شده، این متعلق خمس است و خمس آن باید داده شود. این اشکالی ندارد که امام در آن سال از همه ارباح خمس را ساقط کنند مگر در دو مورد و این خلاف قاعده و فقه نمی‌باشد، این در صورتی است که خود طلا و نقره مورد معامله قرار بگیرد و خمس به آن مترتب شود به عنوان ربح در تجارت.

ثالثاً: سلمنا که ما تنزل کنیم و بگوییم ظاهر روایت، تعلق خمس به خود طلا و نقره است (بعنوانها الاولی) نه ثبوت خمس در طلا و نقره به عنوان ربح در تجارت. یعنی به عنوان ذات طلا و نقره در اینجا خمس ثابت شده است.

اگر این احتمال مقصود باشد، معنای این سخن این است که مسئله، مسئله خمس ارباح نیست و خود طلا و نقره در این روایت مستقلاً ولو اینکه ربح تجارت هم بر آن منطبق نباشد (به شرط گذشت سال بر آن) متعلق خمس است. اگر این باشد اشکالی ندارد و التزام به این معنا مشکلی ایجاد نمی‌کند. برای اینکه امام (ع) از باب حق ولایت و تصرف در همه امور همانطور که می‌توانسته خمس را در بعضی از امور ساقط کند و همچنین همانطور که می‌توانسته خمس را از ارباح مطلقاً ساقط کند، می‌توانسته موقتاً و بنا بر شرایطی خمس را در طلا و نقره جعل کند، لذا تأکید می‌کند که این مختص امسال است و در سالهای دیگر جاری نمی‌شود. مخصوصاً با ملاحظه اینکه شرط حول را کرده و می‌گوید: «حَالٌ عَلَيْهِمَا الْحَوْلُ»، وقتی می‌گوید: طلا و نقره سال بر آن بگذرد، کاشف از این است که چندان مورد نیاز نبوده و دست نخورده است. به علاوه نکته دیگری که بنده اضافه می‌کنم، این است که چه بسا خود این نشان دهنده این باشد که کسانی که طلا و نقره داشته اند وضع مالی خوبی داشته اند و امام (ع) کأنه به نوعی با یک معیاری خواسته اند خمس را برای کسانی که طلا و نقره دارند (عموماً طلا و نقره نزد کسانی بود که وضع مالی نسبتاً بهتری داشتند، با توجه به اینکه یک سال هم بر آن گذشته است)، ثابت کنند. لذا این کاشف از این است که امام (ع) خمس را در آن سال برای یک عده خاصی و در زمان خاصی و در موضوع خاصی ثابت کرده اند.

حال این چه اشکالی دارد که امام از اختیار خود استفاده کند و خمس را نسبت به عموم ارباح ساقط کند و تنها در یک موضوع خاص ثابت کند؟ این با چه چیزی در فقه ناسازگار است؟ این با چه مطلبی ناهماهنگ و مخالف است؟ لذا این مطلب، مطلبی نیست که ما به استناد آن بگوییم روایت اجمال پیدا کرده و یا «لایمکن الالتزام به».

پس اشکال اول صاحب مدارک با توجه به سه جوابی که ذکر شد وارد نیست. البته این دو جواب اخیر را مرحوم آقای خوبی^۱ بیان کرده است که به نظر می‌آید این اشکالات به صاحب مدارک وارد است.

بزرگی و عظمت عالمان

فردا هفتم صفر و بنابر روایت معتبر سالروز شهادت امام مجتبی(ع) است. مشهور این است که شهادت ایشان روز بیست و هشتم صفر واقع شده، ولی روز هفتم صفر هم به عنوان یک نقل دیگری وارد شده و چه بسا این نقل معتبرتر از نقل بیست و هشتم صفر باشد. براین اساس روایتی از وجود مقدس و نورانی امام حسن مجتبی(ع) نقل می‌کنیم و امیدواریم سرلوحه برنامه و در رأس توجهات ما باشد.

امام(ع) میفرماید: «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّكُمْ صِغَارٌ فِي الْقَوْمِ وَكِبَارُهُمْ غَدًا وَ مَنْ لَمْ يَحْفَظْ مِنْكُمْ فَلْيَكْتَبْ»^۲.

حضرت می‌فرماید: علم و دانش بیندوزید و آگاهی خود را بالا ببرید (این همه ترغیب به دانش اندوزی و علم اندوزی به خاطر ثمرات و فوایدی است که بر طلب علم مترتب می‌شود، در میان همه آثار علم اندوزی امام(ع) اینجا به یک ثمره اشاره می‌کند. البته این جا در مقامی نبوده اند که همه آثار علم و دانش اندوزی را بیان کند، اما به یک ثمره اشاره می‌کنند)، به این دلیل که شما در قوم خود کوچکید، صغیرید، مورد توجه واعتنا نیستید ولی اگر علم و دانش بیندوزید فردا تبدیل می‌شوید به بزرگان قوم خود، بزرگی در گرو علم و آگاهی است، اگر کسی به دنبال بزرگی است، بزرگی در گرو دانستن است، کسی که عالم است، کسی که دانشمند است، در هر شرایطی نمی‌تواند نادیده گرفته بشود، سخت‌ترین و تندترین حاکمان، دیکتاتورترین حاکمان، خونخوارترین حاکمان در طول تاریخ ناچار بودند هرچند علی رغم میل باطنی و روش و منش خود، عالمان را تکریم کنند، عالم و دانشمند بزرگ است، بزرگی که از قبل علم نصیب انسان می‌شود قابل زوال نیست، بزرگی که از قبل ریاست حاصل می‌شود به یک لحظه قابل زوال است، امروز به کسی حکم ریاست می‌دهند، فردا اگر آن حکم را از او بگیرند آن بزرگی ساقط می‌شود، چون یک امر عارضی است، شرافتی که عرضی باشد به سرعت زوال پیدا می‌کند، اما شرافتی که ذاتی باشد این شرافت قابل زوال و سلب شدن نیست. به مسئله تحصیل و خواندن و دانستن اهمیت بدهید، باید حرص و ولع نسبت به دانستن پیدا کنید، عشق و علاقه نسبت به دانستن پیدا شود، چون سبب بزرگی است. این بزرگی نه فقط در این دنیا، بلکه در آخرت هم است، اینکه فرموده: «صِغَارٌ فِي الْقَوْمِ وَ كِبَارُهُمْ غَدًا»، این غدا، هم فردای دنیا است و هم فردای آخرت، اطلاق دارد و هر دو را در بر می‌گیرد، البته نه اینکه این تمام العلة باشد، بالاخره عمل و ایمان هم هست، اما بزرگی و عظمت و شرافتی که با علم برای انسان حاصل می‌شود قابل سلب شدن نیست، «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّكُمْ صِغَارٌ فِي الْقَوْمِ وَ كِبَارُهُمْ غَدًا...»، شما در همان فامیل خود یا شهر خود یا منطقه خود یا کشور خود یا در دنیا ببینید

^۱ مستند العروة الوثقی، ج ۲۵، کتاب الخمس، ص ۲۰۴.

^۲ الفصول المهمة ابن صباغ مالکی، ص ۱۴۲.

کسی که عالم است (نه کسی که تظاهر به علم می‌کند) بزرگ است و راحت نمی‌شود او را جابجا کرد، کسی که عالم است مثل یک پر کاه نیست که با هر باد و نسیمی بتوانند او را تکان بدهند، بلکه درختی تنومند است که ریشه در زمین دارد و جابجا کردن آن کار ساده ای نیست، لذا این فرصتها را غنیمت بدانید که علم و دانش برای انسان بزرگی می‌آورد.

سپس می‌فرماید: «و من لم یحفظ منکم فلیکتب»، هر کس از شما که نمی‌تواند حفظ کند پس باید بنویسد، نوشتن هم بسیار مهم است، انسان مطالب زیادی را یاد می‌گیرد ولی فراموش می‌کند، مطالبی که انسان یاد می‌گیرد باید بنویسد، نوع انسانها حافظه خوبی ندارد، هر مطلبی را که مطالعه می‌کنید، اگر نکاتی به ذهن شما می‌رسد حتماً بنویسید، فکر نکنید آنگونه که این مسئله امروز برای شما واضح است همیشه این مطلب با همین دقایق و ظرایفی که مورد توجه شما می‌باشد در ذهنتان باقی می‌ماند، نکات و ظرایفی که به ذهنتان می‌رسد را حتماً یادداشت کنید.

«الحمد لله رب العالمین»